موضوع: ملاک حقیقت و صدق

حقیقت در لغت و اصطلاح

موضوع بحث در این جلسه و چند جلسه بعد از آن، ملاک حقیقت و صدق است. یکی از مباحث مهم در معرفت شناسی همین مساله است که از آن با عنوان ملاک ارزش معرفت یاد می شود. شهید مطهری در موارد مختلف به اهمیت این بحث توجه داده و سه مساله را از مسائل محوری در حوزه شناخت بیان کرده اند: ارزش شناخت، ابزار شناخت و قلمرو و محدوده شناخت.

در این بحث سوال این است که شناخت حقیقی در معرفت به چه معنا است و ملاک آن چیست؟

ابتدا کاربردهای واژه حقیقت را مطرح می کنیم:

1. حقیقت در مقابل مجاز؛ در این کاربرد حقیقت به معنای لفظی است که در معنایی که برای آن وضع شده استعمال شود. وضع نیز گاه لغوی و گاه اصطلاحی است. مثلا کلمه صلاه در لغت به معنای دعا و در اصطلاح به معنای نماز به عنوان یک عمل عبادی است.

2. حقیقت به معنای خالص و ناب. در روایت آمده است: «لایبلغ المومن حقیقه الایمان حتی لایعیب مسلما بعین هو فیه»: مومن به ایمان خالص و ناب دست پیدا نمی کند مگر آنکه عیب جویی دیگران را نکند.

3. حقیقت به معنای چیزی که حفظ و رعایت آن سزاوار و بر انسان واجب است. [[1]](#footnote-1)

4. حقیقت به معنای چیزی است که به صورت قطعی ثابت است.[[2]](#footnote-2)

5. حقیقت به معنای ذات و ماهیت چیزی، مثلا گفته می شود حیوان ناطق حقیقت انسان است، در مقابل اعراضی که بر انسان عارض می شود مانند خندیدن.

6. حقیقت به معنای چیزی که هویت شی را تشکیل می دهد که به اعتبار تحقق آن «حقیقت» و به اعتبار تشخص آن «هویت» و با قطع نظر این دو جهت آن را «ماهیت» گویند.[[3]](#footnote-3) حاجی سبزواری در این باره می گوید:

«ما قیل فی جواب من حقیقه مهیه و الذات و الحقیقه»:

آن چیزی که در جواب مای حقیقیه گفته می شود سه اسم دارد: ماهیت، ذات و حقیقت. بعد می گوید حقیقت به جهت وجود خارجی ماهیت بر آن اطلاق می شود.

7. حقیقت به معنای راستی و درستی که مترادف حق است.

8. حقیقت به معنای اصل و منتهای چیزی.[[4]](#footnote-4)

اکنون سوال این است که حقیقت در معرفت شناسی به چه معنا است؟ شهید مطهری می فرماید: «در اصطلاحات فلسفى معمولًا حقيقت همرديف «صدق» يا «صحيح» است و به آن قضيه ذهنى گفته مى‏شود كه با واقع مطابقت كند، اما «خطا» يا «كذب» يا «غلط» به آن قضيه ذهنى گفته مى‏شود كه با واقع مطابقت نكند؛ مثلًا اعتقاد به اينكه «چهار مساوى است با دو ضرب در دو» يا اعتقاد به اينكه «زمين گرد خورشيد مى‏چرخد» حقيقت و صدق و صحيح است و اما اعتقاد به اينكه «دو ضرب در دو مساوى است با سه» يا اعتقاد به اينكه «خورشيد گرد زمين مى‏چرخد» خطا و كذب و غلط است. پس «حقيقت» وصف ادراكات است از لحاظ مطابقت با واقع و نفس الامر.

در اصطلاحات جديد معمولًا به خود واقع و نفس الامر «واقعيت» اطلاق مى‏شود نه حقيقت، و ما نيز از همين اصطلاح پيروى مى‏كنيم و لهذا هر وقت «واقعيت» بگوييم منظور ما خود واقع و نفس الامر است و هر وقت «حقيقت» بگوييم منظور آن ادراكى است كه با واقع مطابقت دارد.

فلاسفه از دوره‏هاى قديم، حقيقت يا صدق يا صحيح را به همين معنا كه گفته شد تعريف و تفسير كرده‏اند يعنى هر وقت مى‏گفتند فلان مطلب حقيقت است يا صحيح است يا صدق است يعنى با واقع مطابق است و اگر مى‏گفتند خطا يا كذب يا غلط است يعنى با واقع مطابقت ندارد. در منطق و فلسفه قديم تحت عنوان «مناط صدق و كذب قضايا» مبحثى را طرح مى‏كردند كه روى همين اساس بحث مى‏نمود».[[5]](#footnote-5)

رابطه حقیقت و صدق

نکته ای که در این بحث باید بدان توجه داشت این است که صدق گاه وصف خبر یا قضیه است (صدق خبری) که در این صورت ملاک صدق، مطابقت خبر یا قضیه با واقع و نفس الامر است. و گاهی وصف مخبر می باشد (صدق مخبری). در این صورت ملاک صدق، مطابقت یا عدم مطابقت با واقع نیست، بلکه اعتقاد و عدم اعتقاد مخبر است، خواه خبرش با واقع مطابقت داشته باشد یا نداشته باشد. مثلا کسی که روح انسان را مجرد از ماده نمی داند، اگر بگوید روح انسان مجرد از ماده است، دروغ گفته است و در قولش صادق نیست، هر چند با واقع مطابق باشد. لذا خدای متعال درباره منافقین می فرماید: «إِذا جاءَكَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقينَ لَكاذِبُون‏»[[6]](#footnote-6): هنگامى كه منافقان نزد تو آيند مى‏گويند: «ما شهادت مى‏دهيم كه يقيناً تو رسول خدايى!» خداوند مى‏داند كه تو رسول او هستى، ولى خداوند شهادت مى‏دهد كه منافقان دروغگو هستند (و به گفته خود ايمان ندارند).

بنابراین اگر مراد از صدق در بحث ما صدق خبری باشد، با حقیقت مترادف خواهد بود. البته صدق در قضیه لفظیه کاربرد دارد و شامل قضیه ذهنی نمی شود، لذا از جهت مصداق، صدق اخص از حقیقت است، زیرا حقیقت هم در مورد قضیه ذهنیه و هم لفظیه به کار می رود اما صدق به قضیه لفظیه اختصاص دارد. بنابراین حقیقت و صدق از جهت مفهوم مترادف می شوند اما از جهت مصداق، صدق اخص است.

پل فولکیه در این باره می گوید: ما نباید صدق و حق را با هم اشتباه کنیم و به یک معنا نگیریم، حقیقت وصف یک امر حقیقی است در حالی که صدق وصف کسی است که حق می گوید. مردن زید مثلا حق است اگر واقعا زید مرده باشد و اگر کسی آن را به ما اطلاع دهد صادق خواهد بود. معمولا صدق در مقابل کذب به کار می رود نه خطا. دروغ گو کسی نیست که حتما غلط گفته باشد بلکه دروغگو کسی است که امری که یقین دارد غلط است، حقیقی می نمایاند. و صدق عبارت است از آنچه شخص خود به حقیقی بودن آن معتقد است حقیقی معرفی نماید. بنابراین شهادت گواهی که در بند صداقت است ممکن است خطا و ناصواب باشد. و شهادت کسی که دروغ گو است ممکن است مقرون به حقیقت و صواب باشد.[[7]](#footnote-7)

بنابراین حقیقت در اصطلاح فلسفی و معرفت شناسی به معنای قضیه ای است که مطابق با واقع است، و از نظر صدق هم اگر مراد صدق خبری باشد، از نظر معنا با حقیقت مترادف است اما از نظر مصداق اخص است. و اگر صدق مخبری باشد مترادف نیز نخواهند بود.

رابطه حقیقت و واقعیت

سوال: رابطه میان حقیقت و واقعیت چیست؟ آیا حقیقت داشتن همان واقعیت داشتن است یا حقیقت اعم است؟

حقیقت دو کاربرد دارد: حقیقت به معنای وجودی و حقیقت به معنای منطقی. حقیقت وجودی با واقعیت مترادف است اما حقیقت منطقی اینگونه نیست، بلکه انطباق با واقعیت را حقیقت گویند. پل فولکیه در این باره می گوید: حقیقت به انضمامی و انتزاعی تقسیم شده است. حقیقت انضمامی مترادف با واقعیت است. وقتی می گوید فلانی حقیقت را آشکار یا کتمان کرد، مقصود همان معنا است. و و حقیقت انتزاعی وصف چیزی است که حقیقی است، اعم از اینکه صفت امری باشد مطابق با فکر (حقیقت وجودی)، یا صفت فکری باشد که مطابق چیزی است (حقیقت منطقی). کاربرد رایج حقیقت در منطق و معرفت شناسی، حقیقت منطقی است.[[8]](#footnote-8)

شهید مطهری نیز می فرماید: «در اصطلاحات جديد معمولًا به خود واقع و نفس الامر «واقعيت» اطلاق مى‏شود نه حقيقت، و ما نيز از همين اصطلاح پيروى مى‏كنيم و لهذا هر وقت «واقعيت» بگوييم منظور ما خود واقع و نفس الامر است و هر وقت «حقيقت» بگوييم منظور آن ادراكى است كه با واقع مطابقت دارد».[[9]](#footnote-9)

تا اینجا سه مساله بیان شد:

1. کاربردهای لفظ حقیقت و کاربرد حقیقت در اصطلاح فلسفه و معرفت شناسی
2. رابطه حقیقت و صدق
3. رابطه حقیقت با واقعیت.

انشاءالله ادامه بحث که رابطه حقیقت و حکم است در جلسه آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. رک: لسان العرب، ج4، ص 177- 178 [↑](#footnote-ref-1)
2. التعریفات، میر سید شریف جرجانی، ص 65 [↑](#footnote-ref-2)
3. التعریفات، میر سید شریف جرجانی [↑](#footnote-ref-3)
4. اقرب الموارد، ج1، ص 215 [↑](#footnote-ref-4)
5. مجموعه آثار، شهید مطهری، ج6، ص 156 [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره منافقون، آیه 1 [↑](#footnote-ref-6)
7. فلسفه عمومی، پل فولکیه، ص338- 339 [↑](#footnote-ref-7)
8. فلسفه عمومی، پل فولکیه، ص 340 [↑](#footnote-ref-8)
9. مجموعه آثار، شهید مطهری، ج6، ص 156 [↑](#footnote-ref-9)